

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

المقصد الأول : فى الأوامر

2-1- الفصل الثانى من المقصد الاول فى ما يتعلق بصيغة الامر

5-2-1. اطلاق الصيغة و اقتضائه كون الوجوب توصلياً؟

دو نکته در ارتباط با بحث گذشته هست. یکی سؤال است، یکی تذکر است. عرض کنیم و بحث جدید را شروع کنیم. یک نکته سؤال کردند در بحث اصول گفته شد آقای آخوند معتقد به بیان زائد هستند. مگر در کثرت استعمال در مستحبات بیان زائد آمده است؟ بعد فاضل محترم ادامه دادند منظورم این است که چه بسا در کلام شارع خود شارع در مستحبات بیان زائد را لزومی نمی بیند. دلیلش ادله این همه مستحبات با صیغه امر است. اولاً این که چه بیان زائد می خواهد یا نمی خواهد، دست شارع نیست. این دست واقع است؛ یعنی اگر ما گفتیم واجب کفائی بیان زائد می خواهد، واجب تخییری بیان زائد می خواهد، مستحب نسبت به واجب بیان زائد می خواهد، این طور نیست که بگویید شارع لازم نمی بیند یا شارع مقدس لازم می بیند. دست شارع مقدس نیست. بله ممکن است شما مناقشه کنید مثلاً بگویید که بیان وجوب مثل بیان مستحب بیان زائد می خواهد یا به عکس هیچ کدام بیان زائد نمی خواهد. این آخرین قسمت سؤال؛ اما این که آقای آخوند فرمودند حمل صیغه بر وجوب بیان زائد نمی خواهد، بر مستحب بیان زائد می خواهد، نگویید در آن موارد کثیر که صیغه آمده، اراده استحباب هم شده، بیان زائد که لازم نیست در یک جمله خاصی باشد. ممکن است با قرینه باشد. یکی مثل آقای آخوند تأسیس اصل می کند، حواستان باشد این هم که می گوید بیان زائد نمی خواهد واجب، یعنی تا وقتی قرینه بر خلاف نیست، اگر قرینه بر خلاف بود که ایشان حرفی ندارند حمل بر استحباب می کنند. بیان زائد ممکن است به کمک قرینه باشد. ثمره حرف آقای آخوند هم این می شود که اگر صیغه آمد و هیچ قرینه ای نبود، ایشان می گوید خیالت راحت باشد، این جا حمل بر وجوب بکن. قائل به اجمال هم نمی شود. حالا یک جای دیگر نه این جا که یک بحث دیگری است، قائل به اجمال شد یک حرف دیگر است. ایشان به جای این که قائل به اجمال بشود، قائل به حمل بر وجوب می شود. من یک مثال است چند روز می زنم. امام صادق می فرمایند شیعیان ما شما که در جامعه اهل تسنن زندگی می کنید، با آنها مدارا کنید. عودوا مرضاهم اشهدوا جنائزهم. دارد چند چیز امام می شمرند. حالا اگر فرض کنید ما شک کردیم، قرینه هم نبود، آقای آخوند می گویند چون غیر وجوب بیان زائد می خواهد حمل بر وجوب می شود. پس بیان زائد خواستن و نخواستن دست شارع نیست. دست هیچ کس نیست. دست واقع است. دست واقع است که حالا ایشان مدعی است که این جوری است. ثانیاً در جاهایی که حمل بر استحباب شده، ادعا این است که قرینه وجود داشته که همان کار بیان زائد را می کند. این یک نکته.

یک نکته هم این که یک بحث خوبی این جا ممکن است مطرح بشود این است که ما یک چیز داریم به نام دلالت. می گویند فلان چیز دلالت می کند بر فلان چیز؛ منتها دلالت گاهی به ظهور است، ظهور مستند به خود جمله، خود کلمه، اما بعضی از دلالت ها مستند به ظهور نیست. مثلاً جایی که ما از صیغه در نمی آوریم وجوب را، از عقل در می آوریم. چه کسی بود این حرف را می زد؟ می گفت دلالت صیغه بر وجوب به عقل است. یکی دیگر می گفت به عقلا است. یکی می گفت به انصراف است. یکی می گفت به مقدمات حکمت است. یکی می گفت به وضع است. دوستان گفتند که همه این ها را می شود تعبیر به ظهور کرد؟ غیر از عقل همه را می شود ادعای ظهور کرد حتی مقدمات حکمت. ان شاء الله اگر صبر کنید و برسیم ما در بحث اطلاق می گویم دلالت مطلق بر اطلاق هر چند به مقدمات حکمت است؛ اما منافات ندارد که اطلاق ظهور بکنیم. فقط نسبت به عقل تعبیر ظهور نشود بهتر است و لذا در برگه 271 یک الاولی داریم، یکی هم الثانیة. الثانیة اشار قدس سره الی القول بظهور الصیغة ظهوراً ثانویاً مستنداً الی غلبة الاستعمال او الوجود او کون الوجود اکمل و شدد علی الکال ثم اشار الی امکان الوجود استناداً الی المقدمات الحکمة مع انه بمکان من الامکان القول بالظهور استناداً الی بناء العقلاء او العقل. این او العقل با کلمه ظهور مناسبت ندارد. من پیشنهادم این است این ظهور دومی را تبدیل کنید به دلالت. دلالت در بخش عقلایش می شود ظهور، چون ظهور درست می شود، در بخش عقلش ظهور اطلاق نمی شود. پس این دومی را اگر تعبیر به دلالت بکنید، دقت بیشتری در عبارت وجود دارد. من تشکر می کنم از تذکر فاضل ارجمند.

بسم الله الرحمن الرحيم. دیروز مستحضر شدید بحث جدیدی را شروع کردیم. من یک روضه نسبتاً مفصلی هم خواندم برای اهمیت بحث. بحث یکجوری است که ممکن است برای بعضی ها کم تر جلوه کند؛ ولی ما به دو بیان من خواستم بحث را زنده کنم. یکی این که خود بحث فی نفسه بحث مهمی است. واقعاً بعضی وقت ها شک می کند آدم. اگر حمل بر توصلی بشود، خیلی راحت تر است. برایتان مثال زدم دفن میت. حالا غسل میت، نماز میت، آن ها نه؛ اما یکی کفن میت، کفن کردن میت، یکی دفن میت، اگر مثلاً قصد قربت شک بکنیم، می دانید چقدر راحت می شود انسان اگر توصلی بشود. حتی غسلش اگر که الان بحث غسلش است به خاطر مشکلاتی که دارد. می خواهم عرض کنم بحث بحث خوبی است. در بحث جهاد مطرح است عمل عبادی قریب ام غیر عبادی غیر قریب. بحث امر به معروف و نهی از منکر گاهی مطرح می شود. در بحث خمس و زکات البته آقایان که می گویند قریب است. یک وقت کسی گوش نکند حرف من را فکر کند ما بی اطلاع هستیم؛ اما به هر حال اگر قریب است با فرض این که گرفتاری است نه دادنی، چجوری می شود؟ خلاصه این بحث خوبی است. ضمن این که یک چیزی من گفتم که ما حداقل ما این طوری است و خیلی از آقایان به بهانه این بحث یک بحث هایی مطرح کردند که آن ها مهم است، آن ها جای خودش خیلی مهم است که سه مثال زدم که در همین بحث مطرح می شود و گرنه جای خاصی مطرح نمی شود. این ها بحث های دیروز بود.

بسم الله الرحمن الرحيم اولین بحث امروز. آقایان اگر شما الان بروید در فیضیه، دار الشفا از مثلاً صد فاضل حوزوی بپرسید تقسیم واجب به توصلی و تعبدی موقعیتش چجوری است؟ قبل از این که وارد این کلاس بشوید می پرسیدند تقسیم واجب به تعبدی و توصلی چه موقعیتی دارد؟ می گفتید این سؤال است می کنی؟ معلوم است که تقسیم می شود. الواجب ینقسم به اعتباراتی. شاید به ده اعتبار بلکه بیشتر واجب تقسیم می شود. یکی از تقسیمات هم که جن و انس و ملک و مذکر و مؤنث و خنثی و ممسوح، همه قبول دارند تقسیم واجب به تعبدی و توصلی؛ اما نکته این است یک نفر پیدا شده که تا این جایی که ما خبر داریم

گفته این تقسیم غلط است و واجب یک قسم بیشتر ندارد و آن تعبدی است. چیزی به نام واجب توصلی نداریم. کوسه و ریش‌پهن می‌گویند در فارسی. در خود این واجب توصلی می‌گویند تضاد است، پارادوکس است. واجب توصلی نمی‌شود. آقای ایروانی این را دارد. ایشان کتابی دارد در حاشیه بر کفایه به نام نه‌ایة النهایة¹ در همین بحث حاضر می‌گوید من قبول ندارم تقسیم واجب به توصلی و تعبدی. می‌دانید که مناسبش چیست؟ اگر ما قبول نکنیم، اصلاً این بحث ما روی هوا است؛ چون بحث ما این است که اطلاق صیغه اقتضا می‌کند وجوب تعبدی را یا توصلی را یا هیچ‌کدام که البته بنا شد که تعبدی نگوییم. آیا اقتضای توصلی می‌کند یا نمی‌کند؟ اگر این تقسیم اصلش درست نباشد، این بحث روی هوا است. به همین خاطر من معتقد هستم این را باید تمامش کنیم. اگر استخوان لای زخم بماند، داریم یک بحثی می‌کنیم که نمی‌دانیم محل دارد یا ندارد. آقای ایروانی یک ادعا دارد. این ادعا را باید بیاورد، دلیل هم بیاورد، اگر مانعی هم دارد برطرف کند. همه این‌ها را من در پنج‌شش خطی که از ایشان نقل کردم، همه را آوردم. البته ایشان خیلی مفصل وارد شده. دوسه صفحه ریز با خط ریز. آن‌ها را دیگر من نمی‌توانم بیاورم. خلاصه حرف ایشان این است که همه واجبات شرعی بگویید مطلوبات شرعی، همه این‌ها تعبدی است و ما در اوامر شرعی چیزی به نام توصلی نداریم. بله در اوامر عرفی داریم. مثلاً پدر یا مادر یا هرکس امرش را آدم باید اطاعت کند، اوامر عرفی بله آن‌جا توصلی ممکن است. قصد قربت که نمی‌خواهد، بندگی که نمی‌خواهد، مخلصین له الدین که نمی‌خواهد؛ اما در واجبات الهی مگر قرآن نخواندید؟ و ما امروا الا ليعبدوا الله مخلصین له الدین. حتماً بلد هستيد نفی و استثناء مفید حصر است. و ما امروا. مردم در هیچ آیینی امر نشدند مگر این‌که مخلصین له الدین، با قربت، با تعبد برنامه ما را انجام بدهند. این آیه را چه کار می‌کنید؟ می‌خواهید تخصیص بزنید؟ بعضی از بیانات قابل تخصیص هم نیست. یک چیزی می‌شنیدید قدیم می‌گفتند اباء از تخصیص دارد. این‌ها اباء از تخصیص دارد. همه واجبات این‌طوری است. می‌فرماید که اگر بخواهد چیزی واجب باشد، قبول دارید باید مطلوب باشد یا نه؟ یعنی می‌توانی بگویی واجب هست ولی مطلوب نیست؟ مطلوب باید به داعی امر آورده بشود. اگر شما به داعی امر نیاورید، کارتان مصداق واجب است؟ مصداق اتیان مطلوب است؟ فرض کنید یک نفر هست اصلاً اسلام را قبول ندارد، اصلاً خدای اسلام را قبول ندارد، به هیچ آیینی پایبند نیست، اما خیلی از کارها را هم انجام می‌دهد. این‌هایی که فرض کنید دین ندارند ولی ازدواج می‌کنند، خرج زن و بچه می‌دهند، کار می‌کنند، به کسی ظلم نمی‌کنند، اگر چیزی از یک نفر بگیرند ادای دین می‌کنند، اگر امانت بگیرند رد امانت می‌کنند؛ یعنی شما یک کافر ماتریالیست هم در نظر بگیرید می‌بینید تا شب ده بیست صد مورد آن‌چه که ما به آن می‌گوییم واجب، انجام می‌دهد. آن هم نفقه می‌دهد، آن هم کار می‌کند، آن هم ادای دین می‌کند، آن هم چه کار می‌کند. حالا بله مثل ما نماز نمی‌خواند، روزه نمی‌گیرد؛ اما او هم کار انجام می‌دهد. این‌ها مصداق واجب است. نه خدا را می‌شناسد،

1. بنده خدا فکر کرده نهایت که هیچ، نه‌ایة النهایة. یک مقدار دقت کنیم. نه نه‌ایة الاصول‌اش درست است، نه منتهی الدرایه‌اش درست است، نه کفایة الاصول‌اش درست است. می‌گوید نه‌ایة النهایة. حتماً بعد آگه این نهضت ادامه پیدا می‌کرد، نه‌ایة نه‌ایة النهایة. هزار سال پیش شیخ طوسی نوشت نه‌ایة فی الفقه. ما هنوز البدایة فی الفقه هستیم. البته اشکال هم ندارد. نه این‌که فکر کنید فقها، اصولیین کم کار کردند. به جد سادات علیهم السلام خوب کار کردند، ولی دانش است. هرچه می‌روی بدتر است. دانماً می‌روی می‌رود عقب‌تر. فقه‌اش این است، اصولش همین است، تفسیرش همین است. بگویید حالا اسم‌گذاری است اشکال ندارد. حالا آدم گاهی گفت که به کل‌علی هم می‌گوید زلف‌علی؛ اما این‌ها گاهی بدآموزی دارد. آن وقت باعث می‌شود که استاد مسلم حوزه بگوید بعد از آقای خوئی مگر کاری هم در فقه ما داریم؟ گفتیم نه شما دیر به دنیا آمدی، ای کاش قبل آقای خوئی بودی یا آن آقای دیگر می‌گفت اگر همه اساتید حوزه جمع بشوند و صدها ساعت فکر کنند یک مطلب بگویند، آقای آخوند در ثانیه اول گفته. البته خود این افراد هم همین‌طور هستند. نمی‌خواهم جسارت کنم، اما آدم ناراحت می‌شود. این‌ها باعث می‌شود که آدم کارها را نبیند، فکر نکند، برای کارهای نو اصلاً ارزش قائل نباشد. یک حجاب معاصرته حاکم بشود.

نه قصد می‌کند، هیچ. پس آنچه که ما می‌گوییم واجب است، در توصلی می‌گوییم واجب است دیگر؛ ولی قصد امر نمی‌خواهد، داعی نمی‌خواهد، اصلاً نمی‌خواهد خدا را بشناسد، این‌ها واجب نیست، این‌ها مطلوب نیست. می‌گوییم آقای ایروانی اگر این‌طور است پس این همه واجب توصلی را شما چه کار می‌کنید؟ پس این‌ها را می‌گویی انجام نمی‌شود؟ مثلاً فرض کنید لباس شما نجس بود، افتاد در دریا، افتاد در حوض شسته شد یا مثالی که می‌زند مرده‌ای بود رفت دل زمین. فرض کنید سیل آمد یک جنازه‌ای را اصلاً آب برد. بعد هم یک جایی زیر صدها تن گل، خاشاک، اصلاً دفن شد. می‌گوید آقا این‌ها امتثال واجب نیست. واجبات گاهی با امتثال اطاعت می‌شود، ساقط می‌شود، گاهی با رفع موضوع. سقوط واجب، یک واجب اگر بخواهد ساقط بشود، چجوری است؟ معمولاً آدم به ذهنش می‌آید باید انجام بشود؛ اما واجبات سقوطشان یک مصداق پرکاربرد دیگر هم دارد. موضوع از بین برود. حالا اگر جانوری، درنده‌ای آمد بدن یک انسان را خورد، خورد دیگر. نه غسل دارد، نه کفن دارد، نه دفن دارد، چون موضوع منتفی شده. حالا مثال قشنگ‌ترش همین مثال بود که ما زدیم. اگر سیل آمد و جنازه‌ها را برد، حالا یا انداخت در دریا یا رفت زیر گل گم شد، این‌جا واجب ساقط نمی‌شود؟ ساقط می‌شود؛ اما این‌ها معنایش این نیست که ما واجب توصلی داریم. اگر این عبارت را با هم خط ببریم اشکال ندارد. صفحه 272 ان‌قلتی هست آخر برگه، ان‌قلت، قلت المطلوب فی موارد تلك الاوامر. قبلش دارد که ان‌قلت فما هذه الاوامر التوصلية الواردة فی الشريعة؟ آقای ایروانی شما که می‌گویید واجب توصلی نداریم، پس این همه اوامر توصلی چیست؟ شستن دست و پا و صورت و کفش و کلاه و لباس و دفن میت و این‌ها. می‌فرماید که المطلوب فی موارد تلك الاوامر امر خاص و هو الفعل الحاصل بداعی الامر. ایشان می‌گویند من قبول ندارم در این‌ها شما هر جوری انجام بدهی مطلوب حاصل شده. کافر خرج زن و بچه‌اش را می‌دهد، مسلمان معتقد هم می‌دهد. مسلمان می‌گوید خدا فرموده، کافر اصلاً چه بسا خدا را هم قبول ندارد، اسلام را هم قبول ندارد؛ اما این دارد مطلوب را انجام می‌دهد، این مسلمان. خیلی اثر دارد. ما باید همه جا از این به بعد قصد کنیم طبق حرف ایشان. یک بار دیگر می‌خوانم. المطلوب در موارد این اوامر، موارد یعنی همین موقع پیاده کردن. مطلوب امر خاصی است نه هر جوری شد شد. و هو الفعل الحاصل بداعی الامر لایتنصّف بالمطلوبية سواه. غیر از این به آن مطلوب نمی‌گویند. خیلی جالب است یک مسلمان به زن و بچه‌اش نفقه می‌دهد، یک کافر هم می‌دهد، یکی مصداق مطلوب است، یکی مصداق مطلوب نیست. تا این قصد امر یا آن دوتایی که بعداً می‌گوییم حالا قصد بهشت و چه و چه، و ما عدا ذلك. می‌گویند من تقیه نمی‌کنم، نمی‌ترسم. غیر از این چه فعل اختیاری مکلف باشد یا نباشد یا فعل غیر باشد یا اصلاً صادر از غیر ذی‌شعور باشد. مثلاً باد آمد لباس شما را انداخت در حوض. لباس نجس شما را انداخت در حوض. باد غیر ذی‌شعور. حالا یک‌وقت باد گلایه نکند بگوید که بیخود می‌گویی من هم شعور دارم. حالا این‌جوری فرض می‌کنیم. اگر شعور ندارد، باد، انداخت، این‌ها فلیس مصداقاً للواجب. خیلی عجیب است. و لا متصفاً بالمطلوبية؛ اما این نکته‌اش مهم است. و مع ذلك فهو مسقط للامر. امر را ساقط می‌کند. نمی‌خواهد شما لباس را از حوض در بیاورید، بگویید حالا یک‌دفعه خودم ببندازم؛ چون آن را باد انداخت. خب باد ببندازد. بر فعه لموضوعه مثلاً. این مثلاً مال بعد است. اگر دقت کنید من این‌جا یک قانون گفتم. قانون چه بود که این‌جا گفتیم؟ این بود که سقوط واجب گاهی به امتثال است، گاهی به رفع موضوع است. این را یک جایی یادداشت کنید. الان همین بیرون سؤال کنید واجب با چه ساقط می‌شود؟ خیلی‌ها ممکن است بگویند با امتثال. حواسشان نیست که با سقوط موضوع و رفع موضوع هم واجب ساقط می‌شود. نمی‌گوییم واجب امتثال می‌شود، نمی‌گوییم اطاعت می‌شود، می‌گوییم ساقط می‌شود. این فرمایش جناب ایروانی. تا الان ما یک مطلب گفتیم و آن این بود که همه تقسیم واجب را قبول دارند به دو قسم، آقای ایروانی قبول ندارند.

بسم الله الرحمن الرحيم. به نظر شما حرف ایشان را قبول کنیم یا نکنیم؟ من نمی‌خواهم خیلی وارد این دعوا بشوم؛ چون اگر بخواهیم وارد این دعوا بشویم باید کلام ایشان را مفصل‌تر بیاوریم گرچه لبش همین بود. بقیه‌اش دیگر چربی و پی و استخوان بود. لخمش همین بود؛ ولی نمی‌شود هم... ببینید یک مقداری اختلاف ایشان با دیگران برمی‌گردد به تفسیر توصلی. ما ان شاء الله در درس فردا اتفاقاً بحث مهمی داریم راجع به تعاریفی که از توصلی و تعبدی شده. یکبار دیگر می‌گویم تعاریف و تعابیری که از توصلی و تعبدی شده است. شاید روی بعضی از تفسیرها بیان ایشان درست باشد؛ ولی مسلم روی برخی از تفسیرها درست نیست. مثلاً همان تکه اول عبارت که خواندیم، مطلوب در توصلی انجام فعل است بداعی الامر. چه کسی گفته؟ مطلوب در اوامر توصلی تحقق است تا وقتی موضوع باقی است. اگر هم موضوع رفت روی هوا که رفت. اگر این را بگوییم کل بنیان حرف ایشان به هم می‌خورد. البته ما باید آیه را جواب بدهیم. و ما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين که ان شاء الله بحث‌هایی داریم راجع به این ما امروا. امیدوارم که امسال تحصیلی در همین دوره برسیم.

من یک چیز این‌جا اضافه کردم. راجع به همین که گفتم تفسیر توصلی، اصلاً تفسیر اتیان واجب، یک سری مبانی هست که آن‌ها اثرگذار است. مثلاً بعضی‌ها گفتند در واجب غیر از حسن فعلی، حسن فاعلی لازم است. من از شما می‌پرسم اگر این را گفتیم، یک کسی آمد این را گفت اضافه بر حسن فعلی، حسن فاعلی در واجب لازم است. نگفتند هم واجب تعبدی. گفتند واجب. حسن فعلی. حالا این را آقای ایروانی یک‌جور دیگر می‌گفت. ایشان می‌فرمود که باید فعل به داعی امر بیاید. اگر به داعی امر بیاید، حسن فاعلی هم می‌آید. وقتی یک نفر واجب خدا به داعی امر انجام بدهد، خیلی باید پدرش آمرزیده بشود. حسن فاعلی. اگر این حرف را زدیم، واجب توصلی می‌رود زیر سؤال یا نمی‌رود؟ آقای خوئی می‌گوید اگر این حرف را بزنید که بعضی زدند، گور واجب توصلی را کنید؛ چون در واجب توصلی می‌گویند یک گرم حسن فاعلی ممکن است واجب توصلی را معذرت می‌خواهم سگ انجام بدهد. مثل این‌که لباس را می‌اندازد در آب. حیوان انجام بدهد. حیوان حسن فاعلی دارد؟ یا کسی که اصلاً قبول ندارد، اعتنا نمی‌کند؛ ولی خیلی از کارها را انجام می‌دهد. عرض کردم برایتان انسان‌ها از هر مذهب و مسلک و آیینی خیلی از واجباتی که من و شما انجام می‌دهیم، آن‌ها هم انجام می‌دهند؛ منتها مثلاً ما به عنوان حکم الله چه و چه، آن‌ها نه. البته ماها هم بعضی اوقات این‌جور نیست. مگر این همه مسلمان بیرون در خیابان خرج زن و بچه می‌دهند، چون خدا فرموده می‌دهند؟ اصلاً کار به دستور خدا ندارند. یک وظیفه‌ای دارند که باید بالآخره خانواده‌شان را تأمین کنند. تأمین می‌کنند. پس ما اگر بخواهیم با آقای ایروانی حرف اساسی داشته باشیم، یکی باید روی تفسیر واجب توصلی بایستیم، یکی هم بعضی مبانی را صاف کنیم. مثلاً حسن فاعلی غیر از حسن فعلی لازم است یا نه؟ آقای خوئی می‌گویند لازم نیست. آقایان دیگر هم می‌گویند لازم نیست. چرا می‌گویند قبح فاعلی نباشد. قبح فاعلی کجا هست؟ آن‌جایی که کسی واجب را در قالب حرام انجام بدهد. مثل کسی که دزدی کند. بعضی این بچه‌های بیچاره را می‌گیرند در خیابان، حالا راست دروغ می‌گویند مادرم مریض بود، خواهرم مریض بود، دیدم هیچ چیزی ندارم آمدم کیف‌قاپی. گاهی دستگیرشان می‌کنند، خیلی وقت‌ها دروغ می‌گویند، بعضی وقت‌ها هم راست می‌گویند. این‌که مجوز نمی‌شود شما مادرت مریض است، خواهرت مریض است، بیایی دزدی کنی در قالب فعل حرام. مثل کسی که با مرکب غصبی می‌رود مکه. حالا این هیچ. می‌گوییم قبح فاعلی نه؛ اما دیگر حسن فاعلی اضافه نمی‌کنیم وگرنه توصلیات می‌رود زیر سؤال. این هم می‌خواهید مطلب دوم حساب کنید. ما امروز یک مطلب اول بود، بعد پنبه‌اش کردیم. اول رفتیم تا آخر اصطبل، دوباره بر خلاف برگشتیم. نتیجه این است که ما تقسیم واجب را به تعبدی توصلی

قبول داریم. بالأخره به آقای ایروانی می‌گوییم شما هرچه می‌خواهی بگو، بالأخره ما یک تفاوتی بین نماز خواندن با دست آب‌کشیدن، با تطهیر لباس می‌بینیم. والله می‌بینیم. آن یکی قصد می‌خواهد، توجه می‌خواهد. این یکی نه قصد می‌خواهد، نه توجه می‌خواهد. آن یکی با اکراه، با الجاء انجام نمی‌شود، حالا یک کسی نماز بخواند با اکراه، نماز بخواند با الجاء. الجاء یعنی خم و راستش کنند. خمش کنند بگویند رکوع، راستش کنند. خم انجام نمی‌شود؛ اما لباس شستن، تطهیر، هر کاری که هست انجام می‌شود. این تفاوت هست. حالا شما اسمش را می‌خواهی بگذار تعبدی و توصلی، می‌خواهی بگو همان تعبدی است؛ ولی دو قسم است. بنابراین این‌که ممکن بود بحث را روی هوا ببرد، حلش کردیم. مجدداً برمی‌گردیم به بحثمان. آیا اطلاق صیغه اقتضا می‌کند که واجب توصلی باشد یا اقتضا ندارد؟ تا ان شاء الله فردا.

الحمد لله رب العالمین.